**چه کسی مجازات می کند؟/ تاملی در ماده از قانون مجازات اسلامی**

**قنبرپور، سینا**

«دفاع»در برابر«اتهام»به ویژه در مواردی که مجازات‏ اتهام وارده سلب حیات است،در سال‏های اخیر به مسئله‏ای‏ تعیین‏کننده در صلاحیت حاکمیت‏ها مبدل شده و این در حالی است که بیش از 25 قرن از زمانی که انسان‏ها برای‏ اثبات بی‏گناهی خود مجبور می‏شدند از آتش بگذرند یا در رودخانه رها شوند تا در صورتی که جان سالم به در بردند، بی‏گناه تشخیص داده شوند،می‏گذرد.

چنین وضعی بیش از هر مسئله‏ای بر حاکمیت بی‏چون و چرای قانون تاکید دارد،به ویژه آن‏که اهمیت قانون اساسی‏ و برجسته بودن آن در میان سایر قوانین در حقیقت به دلیل‏ ارتباطی است که این قانون با ساختار کلی حقوقی-سیاسی‏ هر کشور دارد.احترام به قانون اساسی یعنی ضمانت ثبات در تداوم و استحکام چارچوبه‏های دولت کشور و رژیم سیاسی‏ مستقر در هر جامعه‏ای.

اما به نظر می‏رسد می‏توان موادی از قانون مجازات را یافت‏ که به سبب اجمال و ابهام به کار رفته در آن دستاویزی برای‏ توجیه ارتکاب جرم باشند،درحالی‏که در عمل رنگ و روی‏ نقض قانون اساسی به عنوان قانون مادر را به خود گرفته‏اند. این فرض زمانی برجسته‏تر می‏شود که اصول قانون اساسی‏ درباره صلاحیت دادگاه‏ها و قضات را از نظر بگذرانیم و بعد در قانون مجازات با موادی روبه‏رو شویم که امکان سوء استفاده‏ از مفهوم مخالف آن در اجرای مجازات به دست افراد عادی‏ جامعه استنباط شود.

اینک در شرایطی که قوه قضائیه در صدد اصلاح و به ویژه‏ جرم‏زدایی از«قانون مجازات اسلامی»است،به نظر می‏رسد مروری بر این مواد،کمکی به تسهیل چنین امر مهمی باشد.

باید دید تشخیص مجازات و اعمال آن به دست افراد عادی جامعه‏ تا چه حد صحیح است و استنباط از مواد موردنظر در قانون مجازات‏ اسلامی‏1در اجرای مجازات می‏تواند نقض قانون اساسی تلقی‏ شود یا نه؟به عبارت دیگر وقتی فردی عادی از عامه مردم دست‏ به کار تشیخص جرمی شده و مجازاتی را برای فرد دیگری به کار می‏بندد و در مقام دفاع از خود به قانون مجازات اسلامی استناد می‏کند،چه وضعی برای قربانی این کار روی داده است؟

فرضیه‏ای برای نقض قانون

درحالی‏که قوه قضائیه به عنوان متولی برقراری عدالت در دعاوی‏ خود دست به کار اصلاح قانون مجازات است،برای پرداختن به این‏ موضوع می‏توان یک نمونه از موارد قابل اصلاح را برای بررسی مد نظر قرار داد.پس برای طرح بحث و طراحی یک فرضیه و برای تامل در آن،دو ماده 226 و تبصره 2 بند ج ماده 295 قانون مجازات اسلامی‏ را مرور می‏کنیم.

در ماده 226 قانون مجازات اسلامی آمده است:«قتل نفس در صورتی موجب قصاص است که مقتول شرعا مستحق کشتن نباشد و اگر مستحق قتل باشد،قاتل باید استحقاق قتل او را طبق موازین‏ در دادگاه اثبات کند.»

پس از این در ماده 295 همین قانون و در تبصره 2 بند ج آن تصریح‏ شده است:«در صورتی که شخص کسی را به اعتقاد مهدور الدم بودن‏ بکشد و این امر به دادگاه ثابت شود و بعدا معلوم گردد که مجنی علیه‏ مورد قصاص و یا مهدور الدم نبوده است،قتل به منزله خطای شبیه‏ عمد است وا گر ادعای خود را در مورد مهدور الدم بودن مقتول به‏ اثبات برساند،قصاص و دیه از او ساقط می‏شود.»

ماده 295 قانون مجازات اسلامی مواردی از قتل را برشمرده که‏ برخلاف صراحت ماده 205 همین قانون مبنی بر قصاص مرتکب، مستوجب پرداخت دیه است.از آن‏جا که هر عبارتی به ویژه در حقوق و قوانین،دارای مفهوم و منطوق است،می‏توان از مجموعه دو ماده اخیر چنین فرض کرد که اولا یک نفر می‏تواند فردی را بکشد و در دادگاه مدعی شود که به اعتقاد مهدور الدم بودن او را به قتل‏ رسانده و از آن‏جا که دلیلی برای این کار ندارد و اشتباه کرده است، مشمول تبصره 2 بند ج ماده 295 شده و با پرداخت دیه از مجازات‏ سنگین قصاص نفس برهد.ثانیا یک نفر از افراد عادی جامعه می‏تواند به تشخیص امر مهدوم الدم بودن دیگری بپردازد و خود،مجازات لازم‏ را مقرر و اعمال دارد.

حال پرسش‏هایی با این فرضیه پیش رو برجسته می‏شود:نخست‏ آن‏که مهدور الدم کیست و مجازات او چیست؟سپس این سؤال‏ مطرح می‏شود که تشخیص جرم و مجازات و اعمال آن بر عهده‏ کیست؟این فرضیه تاکنون موارد عملی بسیاری را سبب شده که‏ در آن فردی دست به قتل همسر خود زده و سپس مدعی شده که‏ همسرش مهدور الدم بوده است یا فرد یا افرادی به ظن خود عده‏ای را مهدور الدم تشخیص داده و دست به کار اجرای قانون شده‏اند.

مجازات و جایگاهش

پیش از هر بحث دیگری باید دید«مجازات»به چه معناست و از چه جایگاهی در عمل برخوردار است.به ویژه آن‏که در نظام قضایی‏ مجازات به منزله تنبیه و به مفهوم بیدار ساختن مرتکب در نظر گرفته می‏شود.مجازات‏ها در نظام قضایی ما به پنج دسته«حدود»، «قصاص»،«دیات»،«تعزیرات»و«مجازات‏های بازدارنده»تقسیم‏ می‏شوند که به کارگیری آن‏ها از ظرافت و حساسیت خاصی نیز برخوردار است،زیرا برخی موجب سلب حیات فرد می‏شود و حیات، نخستین و ابتدایی‏ترین حق هر فردی است.بنابراین از آن جایی که‏ مبانی اعتقادی ما حرمت خاصی برای حیات افراد و خون آنان قائل‏ شده نمی‏توان به سادگی درباره آن تصمیم گرفت.

اما مجازات.«واکنش اجتماع در مقابل پدیده مجرمانه به دو صورت کلی انجام می‏گیرد:مجازات‏ها و اقدامات تامینی.وقتی‏ بررسی واقعیات یک دعوای جزایی و شخصیت مرتکب جرم،ثابت‏ کند که عناصر تشکیل دهنده جرم تحقق پیدا کرده و عمل مجرمانه‏ از طرف شخص جزائا مسئول،ارتکاب یافته،قاضی دادگاه مجازاتی‏ برای مجرم تعیین می‏کند.این مجازات جنبه سرکوبی دارد؛هم‏ مرتکب جرم را تنبیه می‏کند و هم بنا به فرض،از ارتکاب جرم در آینده جلوگیری می‏نماید.»2

با این حال برخلاف گذشته،مجازات به سرعت و برای التیام زخم‏ متضرر به اجرا درنمی‏آید،بلکه«برای آن‏که مجازات و یا اقدامات‏ تامینی و تربیتی موثر واقع شود و به اهداف خود نایل آید،در جوامع‏ متمدن امروزی مجرم را بلافاصله بعد از ارتکاب جرم مجازات‏ نمی‏کنند.»3

مهم‏ترین نکته در این‏جا همین بحث تشخیص و تعیین مجازات آن‏ هم مجازاتی است که به موجب آن حیات فرد سلب می‏شود.تجربه‏ 25 قرن انسان‏ها و ادیانشان سبب شده برای اثبات جرم مراحلی را طی کنند که در آن خطا به حد اقل ممکن برسد،زیرا جبران چنین‏ خطایی عملا غیر ممکن است.این مراحل تکوینی شامل امکان دفاع و سپس تجدید نظر خواهی برای متهم است که امروز به عنوان آیین‏ دادرسی شناخته می‏شود.به ویژه در نظام ما«در سیستم دادرسی‏ جزایی اسلامی،متهم از حکومت اصل برائت بهره‏مند است.برای‏ اثبات وقوع هریک از جرایم منصوص،وجود دلایل معین و مشخص‏ ضروری است.ادله اصلی برای اثبات جرم عبارتند از شهادت،اقرار، قسامه و علم قاضی»4

چنین تعریفی شبب شده تا در انجام مراحل اثبات جرم،شخصیت‏ فرد بررسی‏کننده برجسته شود.به همین دلیل کسی که به بررسی‏ ادله برای اثبات جرم می‏پردازد،از دیرباز تاکنون از افراد معمولی‏ جامعه متمایز شده و اصولا هرکسی توان قرار گرفتن در چنین‏ جایگاهی را نداشته است.امروزه نیز به سبب تخصصی شدن و پیچیده شدن امور این کار نیازمند علم و تحصیل و تجربه است.

به همین دلیل نیز از اعصار گذشته منصب قضا به افراد خاصی‏ سپرده شده یا به وسیله پادشاهان اداره می‏شده است.در ایران نیز ضمن آن‏که پیش از اسلام هیچ کس بدون بررسی قضایی به وسیله‏ شخص قاضی محکوم نمی‏شده پس از اسلام،امر قضاوت حق اللّه‏ بوده است.به همین دلیل هم شاهد آنیم که در امر قضا که لازمه آن‏ تشخیص و تعیین مجازات است کار به افراد معمولی سپرده نشده‏ است.بنابر مبانی فقهی،قضاوت به دلیل اجرای قوانین الهی،وظیفه‏ فقهی جامع الشرایط است تا بتواند تشخیص دهد حق اللّه و حق الناس‏ کجا و چگونه نقض شده تا کیفیت جبران آن را تعیین کند و این رویه‏ به خوبی در فصل یازدهم قانون اساسی در تعریف قوه قضائیه تبیین‏ شده است.

قانون مادر

از آن‏جا که ضمانت ثبات و تداوم و استحکام چارچوبه‏های‏ دولت کشور و رژیم سیاسی منوط به احترام به قانون اساسی آن‏ جغرفیاست،همواره«قانون اساسی»به عنوان قانون مادر شناخته‏ شده و بقیه قوانین در راستای تحقق آن شکل گرفته است.از طرف‏ دیگر نگاهی به تاریخچه مجازات‏ها و فلسفه به کارگیری آن‏ها نشان‏ می‏دهد،اجرای مجازات برای تحقق عدالت به جهت برقراری نظم‏ اجتماعی و حفظ حرمت حق اللّه بوده است.حال اگر قرار شود به‏ کار بستن مجازات از شیوه معمول و مرسوم خارج شود،نه تنها نظم‏ اجتماعی برهم می‏خورد که پایه و اساس حاکمیت‏ها نیز متزلزل‏ خواهد شد.

بر همین اساس قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران حقوق ملت‏ و حاکمیت را تعیین کرده است که برمبنای آن،امور کشور براساس‏ تقسیم کار و استقلال قوا اداره می‏شود و در این میان حقوق ملت‏ کاملا واضح و روشن تعریف شده است.برای نمونه در اصل نوزدهم‏ قانون اساسی آمده است:«مردم ایران از هر قوم و قبیله که باشند از حقوق مساوی برخوردارند و رنگ،نژاد،زبان و مانند این‏ها سبب‏ امتیاز نخواهد بود.»

در پی این اصل یعنی در بیستمین اصل قانون اساسی تصریح شده‏ است:«همه افراد ملت اعم از زن و مرد یکسان در حمایت قانون قرار دارند و از همه حقوق انسانی،سیاسی،اقتصادی،اجتماعی و فرهنگی‏ با رعایت موازین اسلام برخور دارند.»

سپس در اصل 32 قانون اساسی تاکید شده است:«هیچ کس‏ را نمی‏توان دستگیر کرد،مگر به حکم و ترتیبی که قانون معین‏ می‏کند»و در اصل 36 همین قانون تصریح شده است:«حکم به‏ مجازات و اجرای آن باید تنها از طریق دادگاه صالح و به موجب قانون‏ باشد.»

شاخص اصول قانون اساسی در فصل سوم اصل 37 آن است که‏ می‏گوید:«اصل،برائت است و هیچ کس از نظر قانون مجرم شناخته‏ نمی‏شود،مگر این‏که جرم او در دادگاه صالح ثابت گردد.»

توجه به این اصول بیش از هر چیز نشان از آن دارد که قانون اساسی، نه هر دادگاهی،که«دادگاه صالح»را جایگاهی برای بررسی و اثبات‏ جرم محق دانسته است.این دادگاه صالح از نظر شکلی و از نظر ماهیتی مفهومی دارد که براساس اصل تفکیک قوا و سازمان قوه‏ قضائیه قابل تعیین و تشخیص است.به ویژه آن‏که در حال حاضر امور قضایی نیز به سرعت در حال تخصصی شدن است و مثلا به‏ جرم پزشکی در یک دادگاه عمومی رسیدگی نمی‏کنند.

اما پس از تصریح حقوق ملت در قانون اساسی،نوبت به تعریف‏ قوا و تعیین تکلیف هریک رسیده است.بدین ترتیب پس از ارجاع‏ تظلم خواهی به«دادگاه صالح»،اصل 156 قانون اساسی به تشریح‏ تاسیسی پرداخته که امکان وجود و ظهور دادگاه صالحه را تبیین‏ می‏کند.در این اصل امده است:«قوه قضائیه قوه‏ای است مستقل‏ که پشتیبان حقوق فردی و اجتماعی و مسئول تحقق بخشیدن‏ به عدالت...است.».سپس در اصل 158 وظایف رئیس قوه تشریح‏ شده و در اصل 159 آمده است:«مرجع رسمی تظلمات و شکایات‏ دادگستری است.تشکیل دادگاه‏ها و تعیین صلاحیت آن‏ها منوط به‏ حکم قانون است.»

بحث مهم دیگری نیز این‏جا در فصل مربوط به قوه قضائیه مطرح‏ شده است.اصل 165 قانون اساسی می‏گوید:«محاکمات،علنی‏ انجام می‏شود و حضور افراد بلامانع است مگر آن‏که به تشخیص‏ دادگاه علنی بودن آن منافی عفت عمومی یا نظم عمومی باشد یا در دعاوی خصوصی طرفین دعوا تقاضا کنند که محاکمه علنی نباشد.»

تا این جای بحث می‏توان مشخصه‏های کلی محکمه صالح را از قانون اساسی بیرون کشید و دورنمایی برای آن ترسیم کرد.اما پس‏ از قانون اساسی،قانون آیین دادرسی که جزء قوانین امره محسوب‏ می‏شود و عمل به آن الزامی است،نقاطی از این تصویر را روشن‏ می‏سازد.

در بخش آخر ماده 180 قانون آیین دادرسی کیفری مصوب‏ 1378 آمده است:«در حقوق اللّه رسیدگی غیابی جایز نیست، دادگاه در صورت ظن قوی بر وقوع جرم،تا دستیابی به متهم‏ پرونده را مفتوح می‏گذارد.»حال آن‏که در همین قانون وظایف‏ «دادستان»که پیش از احیای دادسراها به عنوان«مدعی العموم» شناخته می‏شد،نیز تصریح شده که از طرف جامعه نمایندگی تعقیب‏ مظنونان و متهمان را بر عهده دارد.بنابراین از آنچه به تفصیل آمد می‏توان چنین برداشت کرد که هر دعوایی باید در دادگاه صالح‏ مطرح شود و دادگاه صالح با رعایت تشریفات دادرسی امکان دفاع‏ را برای متهم فراهم می‏کند.همه مردم می‏توانند در جریان محاکمه‏ قرار گیرند،مگر آن‏که لازمه محاکمه غیر علنی بودن باشد.بالاخره‏ این‏که دادستان از سوی جامعه حق دارد وقوع جرم از سوی مرتکب‏ را با نظارت دادگاه صالح تعقیب کند و فرد مرتکب را در اختیار دادگاه‏ صالح قرار دهد.سپس با رعایت تشریفات دادگاه صالح برای مرتکب، مجازات تعیین شود.اجرای مجازات نیز پس از طی مراحل قطعی‏ شدن حکم بر عهده دادستان است‏5.

مجازاتی با عنوان مهدور الدم

اما آنچه پرسش‏هایی را در ذهن ما از مرور دو ماده قانون مجازات‏ اسلامی برجسته کرده بود واژه«مهدور الدم»بود که وصف شخصی‏ قرار می‏گرفت و در نتیجه حصول این وصف در آن فرد،مجازات‏ برای آن فرد استحقاق پیدا می‏کرد.پیش از آن‏که بخواهیم نحوه‏ تشخیص این وصف را بررسی کنیم،بهتر آن است به سراغ مفهوم‏ آن برویم:«کسانی را که شرعا مستحق کشتن هستند در فقه‏ جزایی«مهدور الدم»گویند.مهدور از ماده«هدر»به معنای تباه و باطل و«دم»به معنای خون است.بنابراین مهدور الدم کسی است‏ که ریخت خون او مباحث و جایز است و فاعل چنین عملی شرعا مستوجب عتاب و عقاب‏[نیست‏]»6.

براساس مواد قانون مجازات اسلامی 11 مصداق برای این واژه در نظر گرفته شده است.براساس مواد 61،525 تا 629 قانون مجازات‏ اسلامی در دفاع مشروع،ماده 82 در زنای به عنف،ماده 83 در زنای‏ با محارم،مواد 183 و 190 در تکرار زنا پس از سه بار اجرای حد جلد،لواط کار،محارب و مفسد فی الارض،قیام‏کننده علیه حکومت‏ اسلامی،واجب القصاص،کافر،سب‏کننده نبی و ماده 630 همین‏ قانون که به شوهر اجازه داده است در حین زنای مردی با همسرش‏ مرتکب قتل،مرد زانی و در صورت تمکین به اراده زن،مرتکب قتل‏ همسرش شود.

تمام مصادیق 11گانه اخیر از جمله مواردی است که اثبات آن‏ نیازمند تخصص و تنها در یک دادرسی نظام‏مند ممکن است و مهم‏تر از همه این‏که به شدت سخت و ظریف است.برای نمونه اثبات‏ دفاع مشروع به ویژه برای زنانی که در معرض تجاوز قرار گرفته‏اند و دست به قتل متجاوز زده‏اند،آنچنان سخت است که عملا اجرای‏ ماده 61 قانون مجازات اسلامی غیر ممکن می‏شود و موارد واقعی آن‏ در سیستم دادرسی ما ملموس است‏7

با این حال در شرایط کنونی ما شاهد آن هستیم که برای اثبات‏ جرم علاوه بر تقسیم وظیفه در قوه قضائیه و تفکیک مراحل تحقیق‏ و محاکمه،نیروی انتظامی نیز با به کارگیری پلیس‏های تخصصی به‏ کشف و ردیابی ادله اثبات جرم می‏پردازد.

در چنین شرایطی و به ویژه پس از احیای دادسراها لازم است در جرایمی که مجازات آن اعدام،رجم و حبس ابد است،مرتکب در دادگاهی محاکمه شود که پنج قاضی در آن حاضرند و به اجبار،متهم‏ باید وکیل مدافع داشته باشد وگرنه چنین محاکمه در دیوان عالی‏ کشور غیر قانونی قلمداد می‏شود.

علاوه بر این با نگاهی به پیشینه قضاوت اسلامی«در قلمرو حقوق اسلامی،جرایم با جنبه حق اللهی دارند یا جنبه حق الناسی، برای تعقیب جرایم نوع اول که جنبه عمومی دارند به اعلام شاکی‏ خصوصی نیازی نیست و قاضی شرع به هر نحوی از وقوع آن مطلع‏ شود مکلف است مرتکب را تحت تعقیب و محاکمه قرار دهد و در صورت ثبوت جرم با دلایل مقرر،متهم را به مجازات شرعی محکوم‏ کند.از این قبیل است جرم زنا،لواط و شرب خمر»8.

«...در این نظام حقوقی دلیل باید کاشف از حقیقت باشد و به‏ قاضی اطمینان بخشد که جرم واقع شده و متهم مرتکب آن است. به عبارت دیگر قاضی بایست به هدایت دلیلی یقین حاصل کند که‏ متهم گناهکار[است‏]و این روش نه فقط گونه‏ای از اعمال سیستم‏ دلایل قانونی به شمار نمی‏آید،بلکه درست همان سیستم دلایل‏ معنوی است...اثبات وقوع جرم و مسئولیت کیفری متهم به عهده‏ مدعی است و اگر دلایل برای احراز جرم کافی نباشد،متهم تبرئه‏ می‏شود.هرگونه شک و تردید در وقوع جرم یا وجود مسئولیت متهم، هر نوع ابهام و اجمال در نصوص به نفع متهم منظور و منتجر به برائت‏ او می‏گردد.متهم حق دارد در کمال آزادی از خود دفاع کند و به هر دلیلی استناد جوید تا اتهامات وارده را رد نماید»9.

مشکل این جاست که به نوعی از بحث در باب ایرادات وارد بر ماده 226 قانون مجازات اسلامی در مباحث آموزشی به سادگی‏ گذشته‏اند؛برای نمونه بحث محاکمه غیابی است که مطابق مدارک‏ و مستندات فقهی جایز نیست.«اشکال و ایراد شده که این‏که قاتل‏ می‏بایست مهدور الدم بودن مقتول را اثبات کند،صحیح نیست؛زیرا مطابق مدارک فقهی و ماده 217 قانون آیین دادسری دادگاه‏های‏ عمومی و انقلاب در امور کیفری در حقوق اللّه محاکمه غیابی جایز نیست‏[مثل زنای با محارم،زنای با محصن،محاربه و افساد فی الارض‏ که همگی حق اللّه محسوب می‏شوند].»10.

بحث وجودی ماده 226 قانون مجازات اسلامی و سپس تبصره‏ 2 بند ج ماده 295 قانون اخیر ناشی از بحث اباحه قتل است.بر این اساس«مرتکبین جرایمی که اصولا مجازات آن‏ها مرگ است، احترام جان خود را از دست داده چتر حمایتی جامعه اسلامی‏ خارج می‏شوند به طوری که در صورت تعرض به نفس آنان،جانی‏ نسبت به قصاص و دیه هیچ مسئولیتی نخواهد داشت.»11.

نقض قانون مادر

با توجه به مباحث فوق می‏توان چنین فرضی را مطرح کرد که‏ موادی از قانون مجازات اصولی از قانون اساسی را نقض کرده است. به عبارت دیگر قانونی عادی قانون مادر را نقض کرده است.می‏گویند قانون اساسی فصل الختام همه مرافعات است.«اصل برتری قانون‏ اساسی ایجاب می‏کند که تمامی قوانین مصوب یک کشور با آن‏ منطبق باشد،یعنی در معنی و مفهوم چیزی خلاف اصول قانون‏ اساسی در بر نداشته باشد،چرا که اگر امکان می‏داشت،قوانین عادی، قانون اساسی را نقض کنند،اولا اصل سلسله مراتب قوانین و برتری‏ قانون اساسی زیر پا نهاده می‏شد و ثانیا این دو گونه قانون عملا در یک سطح واقع می‏شدند و تصویب قانون عادی خلاف قانون اساسی‏ آن را در معرض تفسیر و دگرگونی قرار می‏داد و حقوق اساسی افراد را دستخوش نوسانات مضر می‏کرد و اصل ثبات و تداوم ساختار سیاسی کشور که در هنگام معینی با تشریفات ویژه توسط قانون‏ اساسی برقرار شده است،بدین وسیله متزلزل می‏گشت.»12

در اصل 166 قانون اساسی به صراحت بر این مسئله تاکید شده‏ است که«احکام دادگاه‏ها باید مستدل و مستند به مواد قانون و اصولی باشد که براساس آن حکم صادر شده است.»بدین ترتیب‏ واضح است که ماده 226 و تبصره 2 بند ج ماده 295 قانون مجازات‏ اسلامی در درجه نخست،حق ملت از برخورداری دادگاه صالح‏ را نقض کرده و عملا به همه اجازه داده است به تشخیص جرمی‏ بپردازند که نتیجه اثبات آن مهدور الدم بودن مرتکب است.

حال آن‏که در دادگاه صالحه اثبات چنین جرمی براساس‏ تشریفات تعیین شده در آیین دادرسی پیش می‏رود،همگان‏ می‏توانند ناظر بر محاکمه باشد و مهم‏تر این‏که متهم حق دفاع‏ از خود را دارد.درحالی‏که در مفهوم دو ماده موردنظر اصول 32، 35،36 و 37 قانون اساسی نقض شده است.تصور کنید فردی‏ از افراد جامعه عملی را که از جانب فردی دیگر سر زده مصداق‏ مهدور الدم بودن تشخیص دهد و دست به قتل او بزند.نخست‏ این‏که حق دفاع متهم از او سلب شده است.سپس از او فرصت‏ تجدید نظر خواهی گرفته شده است و بدون بررسی دقیق و کارشناسی عمل او جرم شناخته شده است.از طرف دیگر حق‏ دادگاه صالح و شان او زیر سؤال رفته،چرا که برای وجود دادگاه‏ صالح قوانین آمره دادرسی و تشریفات ویژه‏ای در نظر گرفته شده‏ است و عملا به موجب مواد موردنظر در قانون مجازات اسلامی، این همه هزینه به هدر می‏رود

پانوشت‏ها

(1).قانون مجازات اسلامی مشتمل بر 729 ماده است که به صورت آزمایشی‏ از سال 1370 در دوره‏های پنج ساله به اجرا درآمده است.قو قضاییه در صدد اصلاح‏ این قانون برآمده است که هنوز لایحه آن به مجلس ارائه نشده است.این قانون پس‏ از انقلاب یک بار در سال 1362 و سپس در سال 1370 تدوین شده است.

(2).پرویز صانعی،حقوق جرای عمومی،طرح نو،ص 634.

(3 و 4).محمود آخوندی،آیین دادرسی کیفری،ص 40.

(5).براساس بند الف ماده 3 قانون تشکیل دادگاه‏های عمومی و انقلاب،مصوب‏ مهر 1381.

(6).رضا شکری و قادر سیروس،قانون مجازات اسلامی در نظم کنونی،مهاجر،ص 237.

(7).ماده 61 قانون مجازات اسلامی.

(8).آیین دادرسی کیفری،ج 1،ص 84.

(9).همان،85-86.

(10).قانون مجازات اسلامی در نظم کنونی،ص 239.

(11).سید احمد خوانساری جامعه المدارک فی شرح مختصر النافع،ج 7،ص 240.

(12).ابو الفضل قاضی،بایست‏های حقوق اساسی،دادگستر،ص 47.